

رویارویی نظامی برنده‌ای در میان فلسطینی‌ها ندارد

گفت‌وگوی هایده مغیثی و مصطفی عبدالمجید حمدان



هایده مغیثی و مصطفی عبدالمجید حمدان

اشاره

متن حاضر حاصل دیدار و گفت‌وگوی هایده مغیثی با مصطفی عبدالمجید حمدان، دبیرکل پیشین حزب کمونیست فلسطین، در سال ۱۳۸۵ در محل زندگی وی در روستایی نزدیکی رام‌الله است. با گذشت حدود دو دهه از این گفت‌وگو هشدارهای عبدالمجید حمدان نادیده گرفته شد. از سویی، اسرائیل موفق شد فلسطینی‌ها را به درگیری نظامی بکشاند و از سوی دیگر نیروهای مترقی و چپ فلسطینی خطی مستقل از نیروهای قدرتمند بنیادگرا دنبال نکردند. اهمیت این گفت‌وگو در شنیدن این صدا از درون فلسطین و از سوی یکی از مبارزان کارکشته‌ی چپ فلسطینی است. با این توضیح که نخستین بار این گزارش در شماره‌ی ۹۲-۹۳ نشریه‌ی آرش منتشر شد و متن حاضر بازنشر آن با اندکی حذف و ویرایش است.

مصطفی عبدالمجید حمدان، دبیرکل پیشین حزب کمونیست فلسطین و عضو کمیته‌ی مرکزی حزب الشعب (حزب کمونیست پیشین) است که هنوز در روستای اجدادی خود زندگی می‌کند و تلاش‌های نوشتاری و گفتاری روشنگرانه خود برای تغییر این سیاست‌ها را امیدوارانه ادامه می‌داد. به قول محمود درویش، شاعر محبوب فلسطین، «فلسطینی‌ها به امیدواری معتادند».

در سفر بهار گذشته به فلسطین فرصتی دست داد تا با مصطفی عبدالمجید حمدان دبیرکل پیشین و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فلسطین که اکنون به حزب مردم (الشعب) تغییر نام داده است گفت‌وگویی داشته باشم. سعید رهنما که به علت بیماری نتوانست از اورشلیم خارج شود در این دیدار حضور نداشت اما در تهیه‌ی گزارش این گفت‌وگو، از جمله تاریخچه‌ی حزب کمونیست فلسطین که در زیر آمده، یاری کرده است.

حزب کمونیست فلسطین در طی تاریخ طولانی و پرفراز و نشیب خود دستاوردها و خطاهای فراوانی داشته، و با تنوع وسیعی از تناقض‌ها و درگیری‌ها دست به گریبان بوده، از آن جمله درگیری بین سیاست داخلی و سیاست شوروی، درگیری بین اشغالگران اسرائیلی و نیز اردنی، درگیری بین ناسیونالیسم عرب و انترناسیونالیسم،

رویارویی نظامی برنده‌ای در میان فلسطینی‌ها ندارد

درگیری بین گرایش‌های مذهبی اسلامی، مسیحی و یهودی از یک طرف و جنبش مذهبی و سکولار از سوی دیگر، درگیری بین فلسطینی‌های آواره و پراکنده در کشورهای مختلف و فلسطینی‌های ساکن اسراییل و مناطق اشغالی، درگیری بین رادیکالیسم افراطی و سازش‌کاری افراطی، درگیری بین تاکتیک مبارزه‌ی سیاسی و نظامی، و غیره.

اما علی‌رغم این درگیری‌ها، حزب دستاوردهای مهمی در جهت سازماندهی اتحادیه‌های نوپا و جنبش‌های دانشجویی داشته است. حزب کمونیست اولین جریان سیاسی فلسطینی بود که مناطق اشغالی و نه کشورهای عرب همجوار را محور مبارزه علیه اشغال اسراییل قرار داد، سیاستی که سازمان آزادیبخش فلسطین «ساف» سرانجام به آن رسید. نیز این حزب اولین جریانی بود که با واقع‌بینی امکان شکست نظامی و برچیدن اسراییل را که در آغاز تمامی جریانات فلسطینی بر آن باور داشتند - و هنوز هم برخی جریانات بر آن تاکید دارند- غیرواقعی دانست و بر مبارزه‌ی سیاسی و مذاکره‌ی قاطعانه با اسراییل، تأکید نمود. حزب، سیاست «جبهه امتناع» با سه «نه»ی آن- «نه»ی مذاکره با اسراییل، «نه»ی به رسمیت شناختن آن، و «نه»ی مصالحه- را سیاستی غیرواقعی بینانه قلمداد کرد.

با وجود این درک واقع‌بینانه نظیر بسیاری از دیگر احزاب کمونیست، اغلب تحت نفوذ گرایش‌های پوپولیستی قرار داشته که این شاید علت عمده‌ی شکست آن در مقابله با دو جریان دیگر فلسطینی، یعنی جنبش ناسیونالیستی «ساف» و جنبش مذهبی حماس و جهاد اسلامی باشد. این ضعف اما تنها مشکل حزب کمونیست نبوده و گرفتاری جریانات چپ رادیکال فلسطین نیز بوده است؛ از جمله جبهه خلق، و جبهه دموکراتیک (به جز بخش منشعب آن، سازمان فدا) که هم اکنون متأسفانه در کنار و هم‌جهت با بنیادگرایان مذهبی قرار گرفته‌اند. اختلاف‌نظری که به استعفای عبدالمجید حمدان از سمت دبیرکلی حزب کمونیست در سال ۲۰۰۱ انجامید نیز نتیجه‌ی غلبه‌ی گرایش‌های پوپولیستی در حزب بود.

حزب کمونیست فلسطین سابقه‌ای طولانی و بسیار پیچیده دارد. گذشته‌ی آن به اوایل دهه‌ی دوم قرن گذشته و قبل از پیدایش دولت اسراییل و زمانی بازمی‌گردد که

جمعی از یهودیان مهاجر سوسیالیست دست به ایجاد یک حزب سوسیالیست زدند. اما تناقض‌های این «صهیونیسم کارگری» به ازهم‌پاشیدن این تلاش انجامید و عناصر کمونیست طرفدار کمینترن در ۱۹۲۱ «حزب کمونیست فلسطین» را تشکیل داده و پس از تصفیه‌ی صهیونیست‌ها، در سال ۱۹۲۴ به کمینترن پیوستند. در سومین کنگره‌ی حزب در همین سال برای اولین بار یک عرب حضور داشت. کمینترن بر ضرورت «عربی شدن» حزب تأکید می‌کرد.

حزب کمونیست از آغاز تحت فشار انگلیس، که در آن زمان قیومیت فلسطین را در اختیار داشت و حزب را ممنوع اعلام کرده بود، و نیز با دشمنی جنبش جهانی صهیونیستی روبه‌رو بود و تا سال ۱۹۴۲ که شوروی به متحدین در جنگ جهانی دوم پیوست، به‌طور زیرزمینی فعالیت داشت. در سال ۱۹۴۳ اختلافات بین یهودیان و اعراب بر اثر افزایش مهاجرین یهودی بالا گرفت و سرانجام به انشعاب در حزب انجامید. شاخه‌ی عربی نام «اتحاد آزادی‌بخش ملی» را برگزید، و شاخه‌ی یهودی که تعدادی عضو عرب نیز داشت، پس از چندی سرانجام تبدیل به «حزب کمونیست اسراییل» شد.

«اتحاد ملی» از همان آغاز با مسئله‌ی رابطه‌ی پیچیده‌ی اعراب و یهودیان روبه‌رو بود. سیاست اولیه‌ی آن حول ایجاد یک دولت دموکراتیک واحد برای هر دو ملت دور می‌زد، اما با صدور قطعنامه‌ی سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ مبنی بر تفکیک سرزمین فلسطین و ایجاد دو دولت یهود و فلسطینی و حمایت قاطعانه‌ی شوروی از آن، دستخوش تغییر شد. «اتحاد ملی» تنها حزب عرب و فلسطینی بود که رسماً قطعنامه‌ی ۱۸۱ سازمان ملل در مورد تقسیم سرزمین فلسطین و تشکیل دو دولت جداگانه را پذیرفت.

با ایجاد دولت اسراییل در ۱۹۴۸ که با آوارگی و اخراج صدها هزار فلسطینی از سرزمین مادری همراه بود، اعضای «اتحاد ملی» به‌ناچار در دو سوی مرزهای جدید قرار گرفتند. کرانه‌ی باختری رود اردن که در جریان جنگ اول اعراب و اسراییل به اشغال کشور تازه‌تاسیس اردن درآمده بود، پایگاه اصلی اتحاد ملی بود که سیاست ایجاد یک دولت مستقل فلسطین را دنبال می‌کرد. اما الحاق کرانه‌ی باختری به اردن مشکل جدیدی را ایجاد کرد که به اختلاف نظر و سرانجام به انحلال اتحاد ملی انجامید.

رویارویی نظامی برنده‌ای در میان فلسطینی‌ها ندارد

کمیته‌ی مرکزی به الحاق کرانه‌ی باختری به اردن رأی مثبت داد و در ۱۹۵۱ به «حزب کمونیست اردن» تغییر نام داد.

حزب کمونیست اردن از همان سال اول ممنوعه اعلام شد و به‌طور زیرزمینی عمل می‌کرد. در این سال‌ها دو جریان در این حزب شکل گرفتند، جناح راست که سازشکاری آشکار با دولت اردن را در پیش گرفت، و جناح دیگر که برخورد مقابله‌جویانه‌ای با رژیم سلطنتی اردن را دنبال می‌کرد و بعد از جنگ شش روزه در ۱۹۶۷ که اسرائیل کرانه‌ی باختری را به اشغال خود درآورد، شاخه‌ی نظامی «الانصار» را با هدف عملیات نظامی بر علیه اسرائیل ایجاد نمود.

پس از اشغال کرانه‌ی باختری توسط اسرائیل، کمونیست‌های فلسطینی ساکن این کرانه ابتدا سیاست نزدیکی به حزب کمونیست اردن را در پیش گرفتند، اما با ایجاد سازمان آزادی‌بخش فلسطین و بالا گرفتن مبارزات بر علیه اسرائیل، به سیاست ایجاد حزب مستقل کمونیست در کرانه‌ی باختری و نوار غزه روی آوردند. آنها «ساف» را به‌مثابه تنها نماینده‌ی مردم فلسطین به رسمیت شناختند و در سال ۱۹۷۳ هم جهت با «ساف» نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد جبهه‌ی ملی فلسطین ایفا کردند.

در اذهان بسیاری از کمونیست‌ها، همسوسدن با «ساف» و دور شدن از حزب کمونیست اردن، سیاستی متناقض و به معنای ترجیح همبستگی ملی در مقابل همبستگی بین‌المللی بود. سرکوب سراسری فلسطینی‌ها توسط حکومت اردن در سال ۱۹۷۰، که به سپتامبر سیاه معروف شد، توهمات حزب کمونیست اردن را در هم ریخت، اما این حزب کماکان بیش از پیش سیاست‌های سازشکارانه‌ای را در رابطه با رژیم سلطنتی اردن پیش می‌برد، و همین امر کمونیست‌های کرانه‌ی باختری را به ایجاد حزب مستقل متمایل تر می‌کرد.

در سال ۱۹۷۵ کمونیست‌های کرانه‌ی باختری بی‌آن که کاملاً از حزب کمونیست اردن جدا شوند «سازمان کمونیست فلسطین» را به مثابه‌ی شعبه‌ای از حزب کمونیست اردن ایجاد کردند. این سازمان با کمونیست‌های نوار غزه نیز رابطه برقرار کرد و آنها را به پیوستن به سازمان دعوت کرد، اما کمونیست‌های غزه به خاطر رابطه‌ی سازمان با

حزب کمونیست اردن این پیشنهاد را رد کردند، و پیش‌شرط پیوستن را ایجاد یک حزب مستقل فلسطینی اعلام نمودند.

در ۱۹۸۱ سازمان خواستار حمایت حزب کمونیست اردن و دیگر احزاب کمونیست عرب از سیاست ایجاد حزب مستقل فلسطینی شد. به نظر سازمان، چنین حزب مستقلی می‌توانست تمام کمونیست‌های فلسطینی را در داخل و خارج از سرزمین‌های اشغالی متحد سازد و به سازماندهی کارگرانی بپردازد که با موج پرولتریزه شدن دهقانان فلسطینی رانده شده از زمین به‌طور روزافزونی در مؤسسات اسرائیلی کار می‌کردند. این درخواست با مخالفت حزب کمونیست اردن و نیز کمونیست‌های لبنان و سوریه روبه‌رو شد. در سال ۱۹۸۲ سازمان کمونیست فلسطین اقدام به تشکیل «حزب کمونیست فلسطین» کرد و به تدریج از سوی دیگر جریان‌های کمونیستی به رسمیت شناخته شد و نقش مهمی در سازماندهی اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های دانشجویی ایفا نمود. با آغاز فروپاشی شوروی، و پس از انتفاضه‌ی اول، رهبری، نام حزب را در سال ۱۹۸۹ به حزب الشعب (مردم) تغییر داد.

عبدالمجید حمدان در سال ۲۰۰۱ در اعتراض به گرایش‌های غالب در کمیته‌ی مرکزی، که او آن را اراده‌گرایی و دنباله‌روی از پوپولیسم سازمان‌الفتح و تمایلات توجیه‌گرایانه در رابطه با حماس و جهاد اسلامی می‌داند از سمت دبیر کلی حزب استعفا داد و با آنکه هنوز عضو کمیته‌ی مرکزی است در ده اجدادی به کار کشاورزی و نویسندگی مشغول است.

دهکده‌ی کوهستانی «ارورا» در شمال رام‌الله قرار دارد و به قول «سلام» دختر عبدالمجید از هیچ اهمیت خاصی برخوردار نیست. با این حال از استقرار پاسگاه بازرسی که نماد قدرت دولت اسرائیل است بی‌نصیب نمانده. درست قبل از ورود به ده درخت بزرگی را به من نشان می‌دهند که در جریان انتفاضه اول، برادرزاده عبدالمجید در کنار آن کشته شده است. گویا تراژدی سرنوشت این خانواده را رقم زده است. در سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ هنگامی که عبدالمجید حمدان در زندان اسرائیل به سر می‌برد، دختر بزرگ‌اش به مرض سرطان دچار می‌شود. مقامات اسرائیلی او را که از بیماری فرزندش به کلی بی‌اطلاع بوده با دستبند و چشم‌بند به بیمارستان می‌برند و به او می‌گویند که

رویارویی نظامی برنده‌ای در میان فلسطینی‌ها ندارد

در صورت همکاری با سازمان امنیت اسرائیل همه‌ی امکانات معالجه‌ی فرزندش را فراهم خواهند کرد. عبدالمجید حمدان از مرگ دختر نوجوانش، که به دنبال خودداری وی از همکاری با پلیس اسرائیل روی داده، به تلخی یاد می‌کند.

سرنوشت پدر و مادرش، داستان اندوهبار دیگری است. توضیح آن که پس از جنگ ۱۹۶۷ و اشغال سرزمین‌های کرانه‌ی باختری توسط اسرائیل، دولت اسرائیل از بازگشت فلسطینی‌هایی که به دلیلی خارج از کشور بودند، از جمله جوانانی که در کشورهای عربی به کار یا تحصیل اشتغال داشتند، و پدر و مادرانی که به قصد دیدار آنان موطن خود را ترک کرده بودند، جلوگیری کرد. پدر و مادر عبدالمجید حمدان نیز که برای دیدار پسرشان به کویت رفته بودند در مراجعت از بازگشت به خانه‌ی خود محروم شدند. آنها نیز مانند صدها فلسطینی دیگر به جای پذیرش آوارگی و بی‌خانمانی، عبور مخفیانه از رودخانه‌ی اردن را برای بازگشت به سرزمین‌های مادری برگزیدند اما، هر دو با گلوله‌های سربازان اسرائیلی کشته می‌شوند. بی‌شک این تاریخ مشترک بسیاری از فرزندان فلسطین است. در همین رابطه است که «مرید برقوتی»، شاعر فلسطینی، می‌نویسد: «تفنگی که سرباز اسرائیلی در دست دارد تاریخ ماست، او زمین را در دست دارد و ما سراب را».

عبدالمجید حمدان در ورودی خانه از من به گرمی استقبال می‌کند. آنچه بلافاصله جلب توجه می‌کند رفتار بسیار مؤدبانه، شخصیت قاطع و اعتماد به نفس عاری از تفاخر اوست. خانه را او و همسرش در بلندی تپه‌ای با سلیقه‌ی بسیار اما با سادگی دلنشین و گوشه‌ی چشمی به بافت بومی منطقه ساخته و تزئین کرده‌اند. از تراس طبقه‌ی دوم تا چشم کار می‌کند تپه‌های سنگلاخی اما سرسبز مقابل دیده می‌شود. ولی این سکوت دلپذیر و آرام‌بخش و حرکت ملایم شاخه‌های درختان زیتون در وزش باد و زیر نور آفتاب، تنها لحظه‌ایست گذرا در زندگی پرتلاطم و پرهیاهوی فرزندان فلسطین که خشونت، ظلم و توحش استعمار اسرائیل و ستم و تحقیر اشغالگر، بخشی از تجربه‌ی روزمره‌ی آنها شده است.

زمین سنگلاخی کوچک جلو خانه را با زحمت بسیار هموار کرده و در کوندهای منظم آن را سبزیکاری کرده‌اند. عبدالمجید حمدان با خنده تعریف می‌کرد که چگونه

تلاش او برای نوآوری و کاشتن درختان میوه به جای درختان زیتون با اعتراض دوستانه ولی جدی اهل ده روبه‌رو شده و سرانجام نهال‌های درختان میوه را کنده و به جای آنها زیتون کاشته‌اند. بطری روغن زیتونی که به من هدیه می‌دهد گواه آن است که درختان زیتون‌اش به ثمر رسیده‌اند، هرچند ممنوعیت‌های تحمیلی دولت اشغالگر به او و حتی به زیتون‌کاران عمده، اجازه‌ی صدور محصولات زیتون به خارج جز از طریق اسرائیل را نمی‌دهد.

ویرانی اقتصاد فلسطین و وابسته نگاهداشتن آن، چه از نظر اشتغال نیروی کار فلسطین و چه محصولات کشاورزی و صنعتی آن، یکی از سیاست‌های پیگیر و حساب‌شده دولت اشغالگر برای درهم شکستن مقاومت فلسطین و بیرون راندن فلسطینی‌ها از سرزمین مادری است. ساختن خانه‌های بزرگ، یا در حقیقت شبه‌قصرهایی که چون وصله ناجوری در بافت سنتی دهات از جمله در جلیله و در حومه رام‌الله به چشم می‌خورند نیز در همین رابطه توضیح داده می‌شود. این خانه‌ها اغلب با سرمایه‌های فلسطینی‌هایی ساخته شده که پس از قرارداد صلح اسلو از اوایل دهه‌ی نود به فلسطین آمدند. اما به خاطر ممنوعیت سرمایه‌گذاری در صنایع (به جز تعداد محدودی در غزه و پاره‌ای مناطق دیگر که بسیاری از آنها در انتفاضه‌ی دوم به کلی نابود شدند) و نیز موانع بوروکراتیک و مالیات چندلایه‌ی اسرائیل و دولت فلسطین، سرمایه‌ها به ناچار در ساختمان‌های مجللی متمرکز شده که اغلب جز بخشی از سال خالی از سکنه‌اند و هیچ فایده اقتصادی نیز برای فلسطین ندارند.

پس از بحث‌های مفصلی درباره‌ی حزب، مسائل فلسطین، و تجارب شخصی عبدالمجید حمدان که به پاره‌ای از آنها در بالا اشاره شد، گفت‌وگوی‌مان را با این سؤال کلی ادامه می‌دهم:

ارزیابی شما از انتفاضه‌ی دوم و سیاست حزب در این باره چیست؟

به نظر من نظامی‌شدن انتفاضه‌ی دوم یک سیاست کاملاً غلط و زیان‌آور برای فلسطین بوده است. اسرائیل موفق شد ما را به درگیری نظامی بکشاند و ما با سر در این چاله فرو رفتیم. من از همان ابتدا به عرفات و دیگران گفتم، نگذارید مبارزه‌ی مسلحانه به شما تحمیل شود. اسرائیل مسلح به همه نوع تجهیزات و سلاح‌های مدرن

رویارویی نظامی برنده‌ای در میان فلسطینی‌ها ندارد

کشنده است و از حمایت‌های بی‌قیدوشرط آمریکا بهره‌مند است. تسلیحات فلسطین در مقایسه با آنها هیچ است و کاملاً هم در محاصره‌ی نظامی دشمن قرار دارد. تمام سران عرب هم دشمن ما هستند، مبارک، عبدالله، فهد. بنابراین برادری و حمایت اعراب توهم محض است. همانطور که صدام حامی فلسطین نبود و اسد هم نیست. در چنین شرایطی چطور می‌توان اسراییل را از لحاظ نظامی شکست داد؟ به‌علاوه وسایل ارتباط جمعی اسراییل را هم باید در نظر گرفت که از وسایل ارتباط جمعی در تمام کشورهای عربی در تأثیر گذاشتن بر افکار عمومی جهان به سود اسراییل کارآمدتر و بانفوذتر هستند. مسئله‌ی دیگر، شهرک‌های یهودی است که مثل قطره‌ی روغن روی کاغذ در سرزمین‌های فلسطینی پخش شده‌اند. در انتفاضه‌ی اول بسیاری از یهودیان ساکن این شهرک‌ها مجبور به ترک آنها شدند اما تعداد آنها در چند سال گذشته به‌مراتب افزایش یافته است. هم اکنون حدود دویست و پنجاه هزار مهاجر یهودی در شهرک‌های ایجاد شده در کرانه‌ی باختری ساکن‌اند و همگی جاده‌های مستقل خود را دارند. بدین ترتیب قدرت مانور ما بی‌اندازه محدود است. منظور این است که شکست نظامی اسراییل امر محالی است. پس راه ما توافق و مصالحه به‌طور مثال براساس «توافق‌نامه‌ی ژنو»^۱ است. یعنی حتی اگر تعداد محدودی از پناهندگان فلسطینی پراکنده در سرزمین‌های دیگر به فلسطین بازگردند و در شهرک‌های یهودی که تخلیه می‌شوند جای بگیرند بالاخره پس از گذشت بیست سال، اوضاع کم‌کم بهبود پیدا خواهد کرد. رودرویی نظامی چه حاصلی برای ما دارد، جز نابودی تأسیسات محدود فلسطینی، بیمارستان‌ها، مدارس و مناطق مسکونی، ویرانی اقتصادی، تصرف بیشتر زمین‌های فلسطین به بهانه‌ی ایجاد حریم امنیتی (دیوار جداسازی) و فقر و مذلت بیشتر مردم و کشتار جوانان.

قطعاً همه این نکات در کمیته‌ی مرکزی به بحث گذاشته شده.

بله، هنوز هم بحث ادامه دارد. من هنوز هم می‌گویم بگذارید یک ارزیابی کنیم و ببینیم چه دادیم و چه گرفتیم! هنوز هم می‌گویند حالا وقت این حرف‌ها نیست. برقوتی (مصطفی) هم مخالف نظامی کردن انتفاضه بود و رفت سازمان خودش را درست کرد. جالب اینکه اکثریت اعضای حزب هم مخالف نظامی‌گری و عملیات انتحاری بودند اما همه دست به عصا راه می‌روند. من در همان سال اول نظرم این بود که راه ما مقاومت

توده‌ای مسالمت‌آمیز است، مشابه مبارزه‌ی ما در انتفاضه‌ی اول. من حتی پیش‌بینی کردم که نیروهای اسرائیل سرزمین‌های کرانه‌ی باختری را اشغال خواهند کرد و تمام تاسیسات نوین فلسطین را از بین خواهند برد. اما گوش کسی بدهکار نبود. حتی به من اتهام ترسو بودن زدند. از بقیه‌ی کادر رهبری حزب پرسیدم آیا درگیری نظامی ما را به موفقیت خواهد رساند؟ گفتند نه. خب پس چرا باید چنین راهی را انتخاب کنیم. در مبارزه‌ی سیاسی، اول باید محاسبه کرد در هر قدم مهم بررسی کرد که چه از دست می‌دهیم و چه به دست می‌آوریم و بعد باید وارد عمل شد. در کتابی که در مورد شکست رهبری حزب با عنوان «تلاش برای ارزیابی» نوشته‌ام، به این مسائل اشاره کرده‌ام.

(دختر عبدالمجید حمدان، سلام، که در این گفت‌وگو شرکت داشت نکته‌ی جالبی را مطرح کرد. او گفت: آنچه در انتفاضه‌ی دوم روی داده تقلیدی است از اتفاقات لبنان. گروه شهدای الاقصی کسانی بودند که از لبنان همراه الفتح آمدند و معتقد بودند چون اسرائیل به سربازانش اهمیت می‌دهد حاضر به کشته شدن آنها نیست پس وزنه نهایتاً به نفع فلسطین خواهد چرخید. این نظر فوق‌العاده خطرناک و نادرستی است چنان که در چند سال گذشته دیده‌ایم. تاکتیک نظامی که در لبنان استفاده شد به درد کرانه‌ی باختری نمی‌خورد. در انتفاضه‌ی اول چون مبارزه‌ی ما نظامی نبود اسرائیل از ماشین‌های آب‌پاش علیه ما استفاده می‌کرد. در این دور از اف ۱۶ استفاده می‌کنند. آنها ۲۵۰ تانک به رام‌الله آورده‌اند و همه چیز را نابود کردند. اسرائیل نه فقط سرزمین ما بلکه ذهن ما را هم کلنیزه کرده است. آیا حمایت عرفات از صدام حسین قابل توجیه است؟ تمام هزینه‌ی بیمارستان «المقاصد» در اورشلیم را کویت داده بود. پس از موضع‌گیری عرفات همه‌ی کمک‌هایشان را قطع کردند تا پس از مرگ عرفات که ابوماذن به کویت رفت و عذرخواهی کرد).

نظر شما در مورد سازمان حماس چیست؟

من همیشه در حزب روی این مسئله با بسیاری از رفقا از جمله با «جبهه خلق» که حال متحد حماس است اختلاف نظر داشتم. حماس را بسیار خطرناک می‌دانم. در حقیقت با اشغال اسرائیل می‌شود زندگی کرد اما با حماس نمی‌توان. من در اینجا هم تنها کسی هستم که به مسجد نمی‌روم و همسرم تنها زنی است که بدون روسری در

رویارویی نظامی برنده‌ای در میان فلسطینی‌ها ندارد

ده رفت‌وآمد می‌کند. چون معتقدم احترام به اعتقادات مذهبی به معنی دنباله‌روی از آنها و تظاهر به کردار و گفتاری نیست که به اعتقاد ما مغایر با اصول دموکراسی و حقوق بشر است. مشکل چپ فلسطین این است که نمی‌خواهد از اشتباه ایران درس بگیرد.

همین‌جا باید در مورد حقوق زنان و اسلام نظر شما را بپرسم.

[...] این مشکل تمام کشورهای خاورمیانه است و بخش مهمی از مبارزه برای استقلال و دموکراسی باید در همه‌جا مبارزه برای برابری حقوق اجتماعی زنان و تدوین قوانین مدرن و سکولار باشد. من درباره‌ی اسلام و حقوق زنان کتابی نوشته‌ام که امکان چاپ نیافته است. حالا در نظر بگیرید که اگر در این دوره چنین تعصباتی وجود دارد که مانع از برخورد انتقادی می‌شود، اگر بر فرض نیروهای اسلامی در قدرت باشند چه خواهد شد.

امکان صلح را چطور ارزیابی می‌کنید؟

اسرائیل خواهان صلح نیست و خروج از غزه هم ربطی به صلح ندارد. وسعت غزه حدود ۶۳۰ مایل مربع است با جمعیتی معادل یک میلیون و دویست هزار نفر. جمعیت شهرک‌های یهودی‌نشین ۷۰۰۰ نفر است اما ۴۰ درصد زمین و ۸۰ درصد منابع آب غزه را در کنترل دارند. با این حال نگهداشتن این شهرک‌ها به صرف اسرائیل نیست. اینها را خارج خواهند کرد اما در اطراف بتل‌هام و سایر نقاط کرانه‌ی باختری مسکن خواهند داد. از سوی دیگر جناح‌های مختلفی از الفتح نیز خواهان صلح نیستند. حماس و جبهه‌ی خلق هم مخالف صلح هستند. بنابراین ابوماذن با موانع متعددی روبه‌رو است.

وقایع عراق را چگونه ارزیابی می‌کنید و تأثیر این وقایع بر خاورمیانه چه خواهد بود؟

من به آینده‌ی عراق امیدوارم چون نهایتاً اشغال عراق توسط نیروهای خارجی تمام می‌شود. ضمناً تمام شیعه‌های عراق تندرو نیستند و لزوماً حکومتی مشابه ایران در عراق ایجاد نخواهد شد. دموکراسی ضرورت مبرم تمام جوامع خاورمیانه از جمله عراق است. فراموش نکنید که اگر در عراق دموکراسی وجود می‌داشت جایی برای قدرت گرفتن نیروهای بنیادگرا نبود. به هر حال نوعی دموکراسی در آینده‌ی عراق تحقق

خواهد یافت و به همین دلیل در آینده تأثیر عراق بر ایران بیش از تأثیر ایران بر عراق خواهد بود... [پیش‌بینی‌های عبدالمجید حمدان در این بخش تاکنون به شکل کاملاً وارونه تحقق یافته و امروز عملاً عراق به حوزه‌ی نفوذ ایران بدل شده است]

گفت‌وگو را برای صرف نهار سخاوتمندانه‌ای که تدارک دیده‌اند خاتمه می‌دهم. وقت خداحافظی متوجه می‌شوم که همراهان فلسطینی اطلاعات مربوط به ساعات مجاز عبور از ایستگاه‌های بازرسی اسرائیلی و بهترین راه و مطمئن‌ترین ساعت خروج از رام‌الله برای راحت‌تر گذشتن از ایستگاه‌های بازرسی اسرائیلی را از عبدالمجید حمدان می‌گیرند. به‌وضوح پیدا است که انتخاب زندگی در ده برای او به معنی انزوای وی از جریان روزمره زندگی در فلسطین و بی‌اطلاعی از جزئیات عملی زندگی تحت اشغال اسرائیل نیست چه رسد به کناره‌گیری از مبارزه سیاسی. ادامه‌ی فعالیت به‌عنوان عضو کمیته‌ی مرکزی بی‌تردید انتخاب سنجیده‌ای است که نشان از اعتقاد او به‌ی ادامه مبارزه‌ی نظری برای اصلاح سیاستی دارد که او آن را برای آینده حزب و آینده فلسطین زیان‌بار می‌داند. وقایع آینده چه در فلسطین و چه در جهان درستی نظرات عبدالمجید حمدان یا مخالفین او را به آزمایش خواهد گذاشت.

^۱ در میان تمامی تلاش‌های صلح بین اسرائیل و فلسطین، توافقنامه‌ی ژنو را می‌توان مهم‌ترین قلمداد نمود، چرا که اسرائیل را کمابیش به مرزهای قبل از جنگ شش روزه بازمی‌گرداند. با آنکه این توافق جنبه رسمی ندارد و در ۲۰۰۳ از سوی نمایندگان غیردولتی اسرائیلی و فلسطینی در ژنو اعلام شد، به خاطر میزان توافقات و سازش‌های دو طرف در زمینه‌هایی که قبلاً (و هنوز) جنبه تابو داشته و دارد، از اهمیت بسزایی برخوردار است. براساس این توافقنامه کرانه‌ی باختری و باریکه‌ی غزه با تغییراتی در مرزهای قبلی (خط سبز جنگ اول) به فلسطین داده می‌شود، بخش‌هایی از کرانه‌ی باختری در جوار اسرائیل که جمعیت یهودی‌نشین زیادی دارد به اسرائیل فعلی ضمیمه می‌شود، و در مقابل بخش‌هایی از اسرائیل فعلی در نزدیکی کرانه‌ی باختری و به ویژه در جوار باریکه غزه به سرزمین فلسطین ضمیمه می‌گردد، دولت رسمی فلسطین به وجود می‌آید، بخش‌های عمده‌ای از اورشلیم شرقی به فلسطین بازمی‌گردد، فلسطین و اسرائیل یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند، بخشی از پناهندگان فلسطینی اجازه می‌یابند که به مناطق فلسطینی بازگردند، جمع محدودی می‌توانند به اسرائیل بازگردند، و مابقی غرامت دریافت می‌کنند. واضح است که این توافقنامه مسائل زیادی دارد، اما به نسبت توافقنامه‌های دیگر اسلو، کمپ دیوید، شرم‌الشیخ و غیره امکانات بهتری را برای فلسطین آزاد به همراه دارد.